**نلسون ماندلا**

**پیرنیا، سوسن**

وقتی انگلیسی‏ها در سده نوزدهم بر افریقای جنوبی‏ مسلط شدند و قانون خود را بر مردم این سرزمین تحمل‏ کردند.رهبرانی را که در راستای مقاومت تا کسب پیروزی‏ نهائی بر هدف خود پابرجا بودند،خلع و آنها را که‏ انعطاف‏پذیرتر بودند در جایگاه‏های خود تحکیم نمودند.

اما برای آفریقائی‏ها یک‏"رئیس‏"هرگز به دلیل اینکه سفیدها در کاغذهای خود بنویسند که او دیگر"رئیس‏"نیست، خلع نمی‏شوند،او در ذهن و قلب مردم رهبر باقی می‏ماند.

آخر چگونه یک تکه کاغذ می‏تواند همه چیز را عوض کند؟ ...و یا زندان!قانونگذاران آفریقای جنوبی،در حالی‏ که تمام دنیا در اطارف آنها مبدل به یک کلاس درس بزرگ‏ برای فرگیری و اثبات حقانیت آزادیهای سیاسی و فردی‏ شده بود،در یازدهم فوریه 1990 درهای زندان ویکتور ورستور را باز نمودند و مشهورترین رهبر عزل شده کشور نلسون ماندلا را آزاد کردند.

کتاب زندگینامهء نلسون ماندلا نوشته خانم فاطمه‏ میر با مجلس گرامیداشت هفتادمین سال تولد نلسون ماندلا در 1988 آغاز و پس از آن،در ادامه تا بلافاصله پیش‏ از آزادی او از زندان مناسب‏ترین زمان را برای روشن‏ نمودن زندگی مردی انتخاب کرده است که خواسته‏ها و مهارت‏های سیاسی او اکنون به طرزی دراماتیک برآیندهء افریقای جنوبی تاثیر گذاشته است.خانم میر دوست‏ خانوادگی ماندلا،یک فعال سیاسی و جامعه‏شناس معتبر در دانشگاه ناتال است.اوکاملترین چهره‏ای را که تاکنون‏ از دوران کودکی روستائی ماندلا شناخته شده است،معرفی‏ می‏کند،دورانی کرا که او در خانهء خادمان سلطنتی گذراند.

خانم میر شرح می‏دهد که چگونه در آنجا،درک‏ ماندلای کوچک از بی‏عدالتی،در همان زمان که به بازگویی‏ قصهء پیروزی‏ها از زبان پدران و رؤسای قبیله‏ها گوش فرا می‏داد،شکل گرفت-قصه‏هائی مکرر از اشتباهات تاریخی‏ -خدعه و نیرنگ سفیدها وآسیب‏پذیرهی پایان‏ناپذیر سیاهان به دلیل تکرار تاریخی روشهای قدیمی تقسیم‏ قدرت در قبایل و طوایف-و اینکه چطور در 1939 از فضای خانواده-قبیله و مدرسه مذهبی خارج و وارد محیط چند نژادی دانشگاه فورت‏هیر گردید.در سال 1941 ماندلا به دنیای پرجوش و خروش سیاسی و فرهنگی الکساندرا تاون شیپ در ژوها نسبورگ وارد شد،جائی که در آن‏ امکان آشنائی و سپس همراه شدن با روشنفکران جوان دیگر افریقائی فراهم گردید.کسانی که با همراهی آنان در سال‏ 1950 فعالیت خود را برای بسیج و تشکل توده‏های مردم‏ آغاز کرد.به نظر می‏رسد زندگینامهء خانم میر چندان تلاشی‏ در جهت همساز کردن خود با خوانندگان ناآشنا با پیچ و خم برخوردهای نژادی آفریقای جنوبی در جریان تثبیت و تحکیم قدرت ملی افریقائی‏های اروپائی نژاد بعد از 1948. نمی‏نماید.ما آقای ماندلا را در سال 1952 در جریان‏ مبارزه منفی به شیوهء گاندی که برای ابراز مخالفت با قوانین‏ غیرعادی انجام گرفت و به دنبال آن در طول سه محاکمه‏ جنجالی که نقطه تحولی در تاریخ سیاسی افریقای جنوبی‏ بود دنبال می‏کنیم و سرانجام او را در جایگاه ویژه محکومین‏ و پس از دریافت حکم زندان ابد از قانونگذاران وقت در اوایل سالهای 60،بازمی‏یابیم.از این مرحله به بعد،آنها که به دنبال مقیاس روشنی برای سنجش قدرت و استعداد رهبری ماندلا،فرای استقامت ذاتی و قدرت بیان‏ تکان‏دهندهء او می‏گردند.در گردآوری شهود معتبر تا حدی‏ دچار مشکل می‏شوند.آنچه با یک نظر اجمالی می‏توان‏ فهمید-واین خود می‏تواند کلیدی برای درک امکانات‏ بالقوه او در موفقیت به عنوان یک میانجی سیاسی باشد- زمینهء گستردهء تغییرات ایدئولوژیک خود آقای ماندلا از یک مبارز قبیله‏ای به یک ملی‏گرای 9د تبعیض نژادی و سپس‏ به سوی یک هویت سیاسی جامعتر است که او قادر ساخت تا در جستجو و طرح انگیزه‏های مشترک با هموطنان سرخپوست‏ خود همچون خانم میر و با دورگه‏ها و حتی در اواسط سالهای‏ 50 با سفیدهای لیبرال،موفق باشد.اگر آقای ماندلا امروز قادر است در فعالیتهای سیاسی خود به جریان سنت‏گراهای‏ قومی و یا طرفداران خشمگین‏"قدرت سیاه‏"به شکلی مثبت، متوسل شود به این دلیل است که او می‏تواند انعکاس نقطه‏ نظرات خود در دوران آغاز زندگی را،در دیدگاه کنونی‏ آنان مشاهده کند.خانم میر توانسته است در این کتاب‏ تصویری مثبت و مؤثر از زندگی خانوادهء آقای ماندلا ارائه‏ دهد بی‏اینکه تلاشی در جهت پوشانیدن بعضی جنبه‏های‏ منفی آن داشته باشد،جدائی اواز همسر اولش و یا دلتنگی‏هائی که او به خاطر ناتوانی در امکان تامین معاش‏ و تربیت پنج فرزندش،در طول سالهای طولانی زندان‏ متحمل شد.همسر دوم او وینی،که چهار سال قبل از آخرین دستگیری او با او ازدواج کرده بود.دومین شخصیت‏ کتاب به جز خود ماندلاست که به خوبی پرورانده شده‏ است.سالهای طولانی آزار و شکنجه او تسط دولت افریقای‏ جنوبی،چه آنها که مستقیما بر خود او گذشت و یا از طریق نامه‏های شوهرش که از زندان برای او می‏رسید،در کتاب به خوبی منعکس است.تصویری که نویسنه از دوران‏ کودکی خانم ماندلادر منطقه پوندولند از نواحی ترانسکی‏ و همچنین بعدها،از برخوردهای بین اعضای خانوادهء او که از عوامل حکومت بودند با مردم عادی،ارائه می‏دهد مکمل زنده‏ای برگزارشهای قبلی خود اوست که در یک‏ خود زندگینامه در سال 1958 منتشر شده است.چهره‏های‏ دیگری نیز تاکنون از نسلسون ماندلا تصویر شده اس که، یکی از آنها زندگینامهء او نوشتهء خانم مری بنسون است‏ که بیشتر به زمینه‏های تاریخی موفقیتهای سیاسی او در سالهای 40 و 50 و بررسی وضع و موقعیت شخصیتهای حامی‏ او که قوم و خویش او بودند و یا نزدیکی بیشتر با او داشتند، می‏پردازد.اما خانم میر با نوشت‏های جدید و رنگین‏تری‏ به صفحات تاریخ اضافه می‏کند،برای مثال،اینکه ما یک‏ تایسون دستکشهای خود را پس از کسب اولین مقام قهرمانی‏ جهانی در مشت‏زنی باری ماندلا می‏فرستد و یا وقتی که‏ آقای ماندلا در یکی از سفرهای مخفیانه خود برای جلب‏ حمایت کشورهای دیگر از کسب استقلال در آفریقای جنوبی‏ در سال 1962 به سر میلتون مارگای اهل سیر الئون معرفی‏ شد و معرفی‏کننده علی رغم ابراز مخالفت مؤدبانه و اظهار معکوس او،پیوسته اصرار داشت که او را آلبرت لوتولی‏ برنده جایزه نوبل معرفی کند.البته برخی جنبه‏های‏ سؤال‏برانگیز در زندگی سیاسی او از مطالب کتاب حذف‏ شده است از جمله روش و موضع او در قبال سلطه مردان که‏ به‏طور رسمی در سیاست افریقای جنوبی مطرح شده بود و یا نظرات رسمی او راجع به تکلیف دولت آینده برای تصحیح‏ روش نادرست توزیع درآمد در آفریقای جنوبی که در واقع‏ غیر عادلانه‏ترین نوع آن در تمام دنیاست(برابر گزارش‏ دومین سمینار همه‏پرسی فقر-توسعه در افریقای جنوبی در منتشر شده‏اند در میان منتهای مشابه،کارهایی مترقی‏ به شمار می‏روند و تاریخ‏نویسان آینده اطلاعات دیگری‏ به این مجموعه خواهند افزود.در بین کارهای آنان، مشاهدات معاصران آقای ماندلا درباره دوران جوانی او نزدیک به سه دهه در آنها به سر برد.

در این میان،خانم میر کار باارزشی انجام داده است‏ زیرا می‏توان فشاری را که تحت آن او کتاب خود را برای‏ انتشار آماده نموده است به خوبی حدس زد.او به خاطر تلاش پیگیرش برای ارائه یک ماندلای واقعی و ضد افسانه‏ به مردم جهان،اعتبار و ارزشی را که سزاوار آن است، به دست خواهد آورد.

رازیانهء سیاه

نکتهء برجسته و مهم کنفرانس ضد تبعیض نژادی در 1961 حضور نلسون ماندلا بود که اعضای آن با تحسین و ستایش پرشوری او را پذیرا شدند.نه سال از زمانی که عموم‏ مردم او را به دلیل صدور دستور تحریم ANC کنگره ملی‏ آفریقا شناخته و از او پیروی کرده بودند.می‏گذشت.در کنفرانس او به صورت یک قهرمان عرض اندام کرد و صدای‏ مهیب اما آشنای او تمام فضای سالن را پر نمود.نمایندگان‏ مشتاقانه به سخنان او گوش سپردند.کنفرانس،شورای‏ جنبش ملی را انتخاب و به آن دستور داد که تظاهرات‏ عمومی را سازمان دهد.تظاهراتی که نقطه آغاز آن یک‏ اعتصاب دامنه‏دار ملی باشد.پیمان‏نامه همچنین معین‏ نمود که هویت کلیه اعضاء شورا،به جز هویت ماندلا مخفی‏ باقی بماند.نلسون ماندلا بدون لحظه‏ای تردید مسئولیت‏ را پذیرفت،او به مرحله‏ای از زندگی رسیده بود که آماده‏ هرگونه فداکاری برای پایان دادن به مسئله تبعیض نژادی‏ بود،اما برنامه‏ریزی و تشکیل هرگونه اعتصاب و تظاهراتی‏ که در آن افریقائی سیاه شرکت داشته باشد غیرقانونی بود. هیچ راه دیگری وجود نداشت تا او بتواند امیدوار باشد که‏ کاری را که به او واگذار شده است بی‏تن دادن به خطر یک‏ توقیف فوری،انجام دهد.و اگر می‏خواست موفق شود باید به هر نحوی پنهان می‏شد و در واقع به زندگی زیرزمینی‏ روی می‏آورد و این به معنی ترک خانواده و فراموش کردن‏ هر مخلوق آشنای دیگر بود.او می‏دانست که دیر یا زود باید تن به یک زندان طولانی مدت بدهد.هیچکدام از اینها او را نترساندند.او برنامه‏ای را طرح‏ریزی کرد که در آن دولت به‏طور کامل و مداوم درگیر می‏شد ولی خود او مخفی و دست‏نیافتنی باقی می‏ماند.این ماجرا برای‏ ماندلا،نگرانی،تنهائی و تغییر هر شبهء خوابگاه(اگر رد واقع جائی برای خواب وجود داشت)را به دنبال‏ می‏آورد.لحظه‏هائی بود که او به فکر می‏افتاد،چرا او این‏ راه را انتخاب نکرده بود،این راه بود که او را انتخاب‏ کرده بود.چه کار دیگری می‏توانست پس از تحریم‏"کنگره‏ ملی افریقا"بکند؟اگر تنها سیاهان می‏توانستند اقتصاد کشور را فلج کنند.هم آنها فقط می‏توانستند اقتصاد زمانی به آنها تعلق داشت دوباره به دست بیاورند.ماندلا، رازیانهء سیاه،همه‏جا بود.او ناگهان وارد اخبار روزنامه‏ها شد و بعد شهرها و سرتاسر کشور.به خانه دوستان مورد اعتماد و حتی فعالین کنگره ملی آفریقا پای نهاد،کسانی‏ که می‏توانستند،حمایت خود از دستور عمومی کنفرانس‏ مبنی بر فعالیت علیه جمهوری سفید،را به آنها الحاق‏ کنند.تغییر قیافه ماندلا اگرچه چاره‏ای موقتی بود اما مؤثر واقع شده بود و حتی کسانی را که به خوبی او را می‏شناختند گیج کرد.اما امکان رار از دست پلیس باوجود دستگاههای‏ ارتباط جمعی بی‏ملاحظه و زندگی زیرزمینی که پدیده‏ای‏ تازه و نو بود و تنها یک عضو داشت،بسیار ناچیز بود. در موقعیتی که پیش آمد،در یک صبح زود،نلسون به خانه‏ فاطمه و اسماعیل میر وارد شد،پس از استراحتی کوتاه‏ برخاست و به تراشیدن ریش خود پرداخت.در همین حال‏ تلفن زنگ زد،یک دوست نزدیک بود،پرسید:آیا نلسون‏ رسیده است؟"فاطمه وحشت‏زده پرسید:"چی نلسون؟نه‏ چنین کسی اینجا نیامده است."ما او را چند ساعت پیش‏ جلوی خانهء تو پیاده کردیم‏"دست اصرار کرد."نه کسی‏ اینجا نیامده است‏".فاطمه همان حرفها رادوباره تکرار کرد و گوشی را گذاشت و جریان مکالمه را برای نلسون بازگو نمود.نلسون یقین داشت که تلفن تحت کنترل بوده است. آیا باید دوباره جای دیگری برای مخفی شدن جستجو می‏کرد؟اوخسته بود،و به استراحت نیاز داشت پس تصمیم‏ گرفت که خطر کمی ماندن را بپذیرد.خطر کوچکی که گذران‏ بیش از سی سال از زندگی او در زندانهای مخوف آفریقای‏ جنوبی بهای گرانی برای آن بود.